بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 18/2/1387

بحث سر انحلال شرط بود به عدد افراد شرط که آیا شرط منحل میشود حسب تعدد وجوبی شرط یا منحل نمیشود،به تناسب یک بحث عام تری مطرح شد که اساسا موضوعات احکام که شرط هم یکی از مصادیقش هست چرا به نحو انحلالی فهمیده میشود در حالی که متعلقات احکام به نحو صرف الوجود فهمیده میشود و البته متعلقات احکام هم در اوامر به نحو صرف الوجود فهمیده میشود و در نواهی آن هم به نحو مطلق الوجود فهمیده میشود فارغ بین این سه مورد چیست؟ موضوعات احکام و متعلقات احکام لزومی و متعلقات نواهی ، چون در واقع آن چیزی که عموم و شمولیت را در این موارد نتیجه میدهد مقدمات حکمت هست، چطور شد مقدمات حکمت یک جا اطلاق بدلی و عموم بدلی نتیجه اش هست، یک جا عموم شمولی نتیجه اش هست ،تفاوت چیست، خوب یک موقعی ممکن ما بگیم ظهور دارد و نخواهیم تحلیل کنیم آن را ، خوب آن یک مرحله، یک موقع هست در مقام تحلیل این ظهور بر میام و میخواهیم برای این ظهور نکته ذکر کنیم ،شهید صدر در مقام ذکر نکتهء فارغ بین موضوع حکم و متعلق حکم از یک طرف و متعلق حکم لزومی و متعلق حکم تحریمی از طرف دیگر بر آمده است که آن نکته ای که مد نظر ما هست نکته اول بحث است که دقیقا مطابق با محل نزاع هست ایشان اینجور فرمودند گفتن که فارغ بین این دوتا این هست که موضوع مفرغ الوجود فرض میشود و متعلق مفروض الوجود فرض نمیشود، در واقع مقدمات حکمت یک نتیجه مشترکی در جمیع موارد دارد ، خصوصیّات شمولی بودن اطلاق یا بدلی بودن اطلاق ،آن نه از مقدمات حکمت فهمیده میشود نه از وضع فهمیده میشود بلکه ایشان تعبیر میکند از شئون تطبیق حکم هست ، اگرحکم تطبیقات عدیده داشته باشد اطلاقش به نحو شمولی هست اگر صالح نباشد برای تطبیقات عدیده اطلاقش به نحو بدلی است ،اینجور توضیح داده بودن که چون متعلق حکم در رتبه سابق است مفروغ عنه نیست ولی موضوع مفروغ عنه است موضوع به عدد افراد آن طبیعت متعدد میشود، به خلاف متعلق حکم که متعلق حکم متعدد نمیشود، خوب ما یکسری نقدهایی ذکر کردیم و در مقام حلّش بودیم یکسری جوابهای نقضی و یکسری جوابهای حلّی، حالا در مورد جواب حلّی اینجور عرض کنم که مجرد اینکه موضوع مفروغ الوجود باشد این لازمه اش تعدد تطبیقات آن طبیعت نیست بستگی دارد طبیعت چگونه ملاحظه بشود ، اگر طبیعت به نحو صرف الوجود ملاحظه بشود یک تطبیق بیشتر ندارد آن اولین فرد تطبیقش هست، اگر به نحو وجود ساری ملاحظه شود تطبیقات عدیده دارد به عدد افراد یک گونه سوم که در کلام ایشان نیست به نحو مجموع الوجود اگر ملاحظه بشود آن هم یک تطبیق دارد که تمام وجودات مختلف طبیعت را با نگاه وحدانی ملاحظه میشده که ان تطبیقش است و مجرد اینکه طبیعت در ناحیه موضوع اخذ شده لازمه اش تعدد تطبیقات نیست ، همچنین از آن طرف هم مجرد اینکه طبیعت در ناحیهء متعلق حکم اخذ شده است لازمه اش وحدت تطبیق نیست ممکن است آن را هم به نحو صرف الوجود اخذ بشود ممکن به نحو وجود ساری اخذ شده باشد چیز دیگری تعیید کننده این است که مطلق وجود و صرف الوجود هست خوب در توضیح این مطلب عرض شد که آنچیزی که موضوع له اسماء اجناس هست اصل طبیعت هست ، طبیعتی که نه درآن وجود خوابیده نه عدم خوابیده ، نه در آن وحدت افرادی نه تعدد افرادی خوابیده ، هیچ کدام یک از این قیودات در آن نخوابیده است ،اصل آن طبیعت موضوع لهش هست، این طبیعت به این شکل ثبوتا نمیتواند متعلق حکم باشد و موضوع حکم باشد ،ثبوتا باید بیشتر از این یک چیز بیشتر از این اخذ بشود ، مرحوم آقای حاج شیخ فرموده بودند که مطلق وجود حقیقت وجود به آن معنای مطلقش اخذ میشود، ما عرض میکردیم این مقدار هم کافی نیست باید نحوه وجود که وجودش به نحو صرف الوجودی است یا به نحو مطلق الوجودی است آن هم باید اخذ بشود تا اراده بشود ثبوتا به یک شیئ تعلق بگیرد، حالا از یک زاویه دید دیگه اگر نگاه کنیم مکلف و آمر یک موقعی مصلحت را متعدد میبیند در تک تک افراد طبیعت مصلحت میبیند، یک موقعی مصلحت را در اولین فردی از افراد این طبیعت که موجود میشود میبیند که مصلحت واحد است و به اولین فرد منطبق است، یک موقعی مصلحت را واحد میبیند ولی در مجموع وجود ات مجموع بما هو مجموع میبیند، این مصلحتی که میبیند سبب میشود که آن طبیعت را به گونه خاصی ملاحظه کند، علم به نحوه وجود طبیعت یعنی به نحوه مصلحت در طبیعت سبب میشود که آن موضوعی را که محطّ اراده است حالا چه موضوع حکم باشد چه متعلق ، هر کدام به نحوی در اراده مکلف تأثیر دارد، موضوع سبب میشود که نیاز به آن متعلق ایجاد بشود آن متعلق هم چیزی هست که برطرف کننده نیاز است ،موضوع متلعق در نحوه تأثیرش در اراده تفاوت دارد ولی خوب به هر دوش به هر حال دخالت دارند در اراده مکلف و آمر آنها دخالت دارند، در اراده های تکوینی هم همینجور است انسان مصلحت را در هرچیزی که دید یک موقعی در صرف الوجود یک طبیعت میبیند در نتیجه یک اراده ازش متمشّی میشود ، یک موقعی در تک تک افراد طبیعت میبیند در نتیجه اراده های عدیده ازش متمشّی میشود یک موقعی صلحت در مجموع الوجودات است و در عالم ثبوت ،مصلحت یکی از این سه تا است ،حالا غیر از جاه هایی که اراده در افراد خاصی از طبیعت گاهی اوقات هست طبیعت مقیّد به قید خاصی باشد که آنها به هر حال نیاز به بیان دارد و از محل کلام ما خارج است ،آن اطلاقاتی که اراده ههایی که به نحو مطلق به طبیعت میتواند تعلق بگیرد به یکی از این سه نحو هست ، جامع بین اینها مصلحت نمیتواند به جامع بین اینها تعلق بگیرد ، و به تعبیر دقیقتر اساسا مفهومهایی که از خاج حکایت میکنند مستقیما یکی از این سه تا است یا به نحو عام بدلی است یا عام مجموعی است یا عام استغراقی است، اما جامع بین اینها این جامع از سنخ معقول ثانی است مستقیما حکایت از خارج نمیکند در واقع خود این مفاهیم را که ذهن انسان از خارج انتزاع کرد میبیند که اینها به هر حال هر کدامشان یک نحوه ارتباطی با طبیعت دارند یعنی رابطه این مفاهیم را با خارج وقتی ملاحظه میکند یک مفهوم جدیدی انتزاع میکند جامع بین این سه مفهوم، مطلق العموم حالا چه عموم بدلی چه عموم شمولی ، شبیه لابشرط مقسمی است از سنخ معقولت ثانیه است و معقولات ثانیه خودشان محطّ مصلحت نیستند ، اراده به معقولات اولیه تعلق میگیرد چون آنچیزی که محصل غرض هست آن خارج هست و خارج به یکی از این سه شکل بیشتر نیست یه به نحو عام مجموعی است یا به نحو عام استغراق است یا به نحو عام شمولی ، جور دیگری نمیشود تصویر کرد عرض کردم که ممکن است مصلحت در شیئ خاص باشد که آن مورد بحث ما نیست، و نکته ای که اینجا باید مدّ نظر داشت آن این است که این سه گونه سه تا مفهوم متباین هستند و هیچگونه قدر متیقنی اینها ندارند برخلاف فرمایش آقای فشارکی که در متن درر و متن کتاب آقای محمد شاهی مطرح شده است که ایشان صرف الوجود را قدر متیقن گرفتن نه اینها قدر متیقن نیست، معنای صرف الوجود این هست که مصلحت در اولین وجودش است دومی دیگه مصلحت ندارد سومی دیگه مصلحت ندارد ، مصحلت هم واحد است نه بیشتر، و این اعتبار با این اعتبار تکثر دواعتبار متباین است، عام استغراقی اعتبرا تکثر مصالح است ، تکثر ارادات است ، این اعتبار غیر از اعتبار وحدت اراده و وحدت مصلحت هست ،پس بنابراین ثبوتا یکی از این سه نحو عموم باید مراد متکلم باشد یا به نحو عام بدلی یا استغراقی یا مجموعی، دلیل اثباتی چه چیزی کاشف از این است که ،در مواردی که انسان اراده تکوینی دارد خوب خودش میداند به چی اراده دارد، ولی در جایی که شارع چیزی را از ما خواسته است من مکلف چگونه بتوانم بفهمم که مراد ثبوتی شارع چه بوده است ، من مکلف میخواهم تشخیص بدهم که اراده ثبوتی شارع تعلق گرفته به صرف الوجود یا وجود ساری یا مجموع الوجودات، این را چه شکلی باید کشف بکنیم،بیانی تا حالا در بیانات آقایون برای اثبات یکی از این انحاء نیامده است ،اینها سه تا اعتبار ملاحظه متباین هستند و هیچ فرقی هم بین اینها نیست به نظر میرسد آن چیزی که تعیین کننده است در اینجور موارد تناسبات حکم و موضوع است ، یعنی در واقع عرف متعارف خودش یکسری مشابهاتی نسبت به احکام شرعی دارد ،فرض کنید اگر شارع گفت که اگر ظرف نجس شد آن را آب بکش نجاست یک مساله شرعی است ولی یک مشابهی در نظام عقلایی دارد آن غذارتهای عرفیی که وجود دارد آن غذارتهای عرفیه، عرف متعارف نسبت به آنها یک نحوه خاصی رفتارهایی دارد مثلا آن را به نحو بدلی میفهمد میگه یک بار شستن کافی است لازم نیست برای برطرف کردن غذارات متعدد شسته بشود ، خوب وقتی به شما گفتن اغسل ثوبک من ابواب لایؤکل لحمه ما میفهمیم به همان نحوی که خود عرف غذارات عرفیه را برطرف میکند آن هم به همین نحو باید اینجا غذاراتش برطرف بشود در واقع با یک نوع مقایسه ای که با شیوه برطرف کردن غذارات عرفیه خودش انجام داده است آن مطلب را میفهمد، گاهی اوقات هم با نحوه ای که در روایات وجود دارد نحوه عمل خارجی سیره متشرعه ای که وجود دارد ، نحوه بیاناتی که معصومین صادر کردن ، ببینید گفتن برای نماز شما باید وضو بگیرید خوب یک وضو برای نماز کافی است آن عمل خارجی پغمبر خودش تعیین کننده است که مصلحتی که قائم به وضو هست در اولین فردش هست ، بیشتر از آن مصلحت ندارد البته هانجا در مساله تکرّرش به نحو استحبابی خوب از لسان شارع گفته که الوضو نور والوضو علی الوضو نور علی نور آن فهمیده میشود که هر بار وضوی بعدی هم بگیرید مصلحت استحبابیه دارد ولی مصلحت الزامیه ندارد و فرق است بین حکمی که شارع میخواهد جعل بکند حکم الزامی باشد یا استحبابی باشد ، در الزامی به صرف الوجود آن حکم تعلق میگیرد ، بله در بعضی از وقتها مصلحت به مطلق الوجود هم تعلق میگیرد در اوامر ، فرض کنید امر شارع به ایمان آوردن، به مومن بودن، کن مومنا ، باایمان باش ، این جمیع افرادی که در طول زمان، این شکلی نیست که طرف یکبار با ایمان باشد این امر امتثال شده باشد ، همزمان مصلحت دارد ، کن مومنا ایمان لحظه اول مطلوب است ایمان لحظه دوم مطلوب است ......تمام ایمانهای لحظه های متعدد مطلوب است به خلاف صلّ ، صلّ یکبار نماز خواندید ساقط میشود ، تناسبات حکم موضوع هم به جهت ادراکاتی که عرف با مقایسه با ادراکاتی که نسبت به مشابهات احکام هست شکل میگیرد هم با توجه به دیدی که از خود روایات و از بیانات شارع استفاده میشود شکل میگیرد ، از اینجور چیزها که تناسبات حکم و موضوع اقتضا میکند که به چه نحو مطرح باشد، یک نکته خاصی اینجا هست کلیتش این هست که تناسبات حکم و موضوع در نحوه مصلحت این تعیین کننده است که اطلاق به چه نحو باشد ، و إن شئت قلت ، مرحوم آقای صدر اینجا تعبیر میکنند که مقدمات حکمت یک جهت مشترک در همه موارد دارد یک جهت مختص در بعضی موارد ، ایشان میگن جهت مشترک مقدمات حکمت این هست که حکم رفته روی طبیعت بدون قید و شرط ،جهت مختصش به نحو این است که آیا به نحو بدلی باشد یا به نحو شمولی باشد که ایشان تعبیر میکند که این از شئون تطبیق حکم هست، ما حالا اصل مقدمات حکمت را این مقدارش درست است که یک جهت مشترک دارد و یک جهت مختص، ولی جهت مشترک مقدمات حکمت را نه اینکه حکم رفته روی طبیعت بلا قید و شرط آن را که عرض کردیم آن را از وضع استفاده میشود که حکم به طبیعت است، بلکه نفی قضییه محمله بودن ، مقدمات حکمت که یک مقدمه هم بیشتر ندارد که در مقام بیان بودن هست آن میخواهد بگه به نحو مهمله که با جزئیه هم سازگار است به آن نحو نیست نفی احتمال جزئی بودن حکم را مقدمات حکمت میداند، مقدمات حکمت میگه که اینکه متکلم در مقام بیان است میگه به نحو مهمله نیست به نحو مهمله که نبود اگر بخواهد جزئیه باشد نیاز به بیان دارد، به نحو کلیه است و اطلاق برای بیانش کافی است به نحو عمومیّت، ولی اینکه آن عموم به چه نحوی هست عموم بدلی است یا عموم شمولی هست، آن در موارد فرق میکند در واقع اصل مقدمات حکمت به خاطر این هست که سکوت متکلم و عدم ذکر قید میتواند قرینه باشد برای اینکه حکم عام است، اما نحوه عمومیت حکم را باید با قرائن مقامیه و با توجه به تناسبات حکم و موضوع فهمید ،اما این نکته ای که شهید صدر فرمودند که شمولیّت و بدلیّت از شئون تطبیق حکم است ، من این را اصلا نمیفهمم شئون تطبیق حکم یعنی چی ؟بستگی دارد که آن طبیعت چه شکلی ملاحظه بشود ،طبیعت اگر به نحو وجود ساری ملاحظه بشود، انطباقش بر تک تک افراد قهری است، به نحو صرف الوجود ملاحظه بشود فقط بر فرد اول منطبق میشود ، تطبیق حکم چیزی نیست ، یعنی ناشی از نحوه ملاحظه طبیعت به عنوان موضوع حکم یا متعلق حکم است، و اینکه انحلال در مرحله تطبیق است نه در مرحله اراده من اصلا نمیفهمم، یعنی چی این؟ اراده اگر تعلق نگرفته باشد به آن طبیعت ملحوظ به وجود ساری ،یعنی طبیعت متکثر که لازمه اش هم این است که این اراده هم متکثر بشود چطور میشود منحل میشود ، درست است که انحلال به حکم عقل است ولی معناش این است ،شاید تعبیر درست تر بکنیم بگیم انحلال به حکم عقل هم نیست چون گاهی اوقات مسامحه میشود اگر بگیم به حکم عقل است، انحلال تابع نحوهء ملاحظهء مکلف است ؛ اگر مکلف موضوع حکم را به نحوی ملاحظه بکند وحدانی باشد یعنی صرف الوجود باشد یا مجموع الوجودات باشد که وحدانی است ، طبیعتا منحل نمیشود، ئر متعلق حکم هم میشود آن را صرف الوجود و مطلق الوجود ملاحظه کرد، شهید صدر یک نکته ای اینجا متعرض میشود، ایشان میگه چون موضوع به هر حال در رتبه سابق مفروض الوجود است تطبیقات عدیده دارد، و چون آنجا مفروض الوجود نیست تطبیقات عدیده ندارد ، تطبیقات عدیده داشتن یا نداشتن ربطی به مفروغ الوجود بودن و اینها ندارد بستگی دارد که چی را مفرغ الوجود گرفتید اگر مطلق الوجود را گرفتید بله تطبیقات عدیده دارد ولی اگر صرف الوجود را گرفتید خوب یک تطبیق بیشتر ندارد، ازآن طرف آن شیئی را که شما امر به ایجادش میکنید بستگی دارد که میخواهید چی ایجاد بشود میخواهید صرف الوجود ایجاد بشود یا مطلق الوجود ایجاد بشود، ما ولو اینکه در امر متعلقش مفروض الوجود نیست ولی شما میخواهید این متعلق در خارج تحقق پیدا کند، تحقق متعلق در خارج نمونه های مختلفی است ، یک موقعی من تعبیر میکردم که ما در واقع بعضی وقتها یک قضایایی که ما داریم قضایایی است که درش یک نوع حرکت خوابیده است از یکجا میخواهد شروع بشود به یک جا ختم بشود، ما در واقع وقتی میگیم زید صار عالما اینجا معناش این است که زید جاهل عالم شد ما میگفتیم بین قضایایی که به مفاد کان باشد با قضایایی که به مفاد صار باشد فرق است ، در کان، وقتی میگیم زید کان عالمٌ زید اینجا لابشرط از علم و عدم علم اخذ میشود ، ولی در زید صار عالما،زید در موضوع به شرط لای از علم اخذ میشود میگیم زیدی که عالم نیست عالم شد، یعنی یک تحول موضوعی را محمول ما میخواهد قائل بشود ، میخواهد بگه این موضوعی که نیست یک حالتی را ندارد ، یک حالتی را پیدا کرده است، در اوامر شرعی اوامر شرعی از این سنخ است یعنی امر به صیرورت است یعنی یک چیزی که موجود نیست را میخواهد بگه موجود است ، متعلق امر طبیعت غیر موجوده است نه مهمله، میگه نمازی که در خارج تحقق ندارد لولا امر من ، شما این را در خارج محققش کن ، امر به صیرورت است، یعنی میخواهد بگه آن خارجی که از وجود تهی است با وجود پرش کن، خوب اینی که از وجود تهی است گونه های مختلفی تهی بودن از وجود دارد، یکی اینکه صرف الوجود در آن نیست ، یکی اینکه مطلق وجود در آن نیست ،یکی اینکه مجموع الوجود در آن نیست ، کدام گونه را میخواهید تبدیلی درش ایجاد کنید ، یعنی میخواهید بگید که خارجی که صرف الوجود صلوة در آن نیست ،در آن صرف الوجود صلوة ایجاد کن ،یک موقع اینجوری است یک موقع میگیم خارجی که درش مطلق وجود صلوة نیست مطلق وجود را ایجاد کن ، یک موقعی میگید وجودی که درش مجموع الوجودات نیست مجموع الوجود را ایجاد کن، اینها انحاء مختلف موضوعاتی است که مکلف میتواند ملاحظه کند و باید هم یکی از این ها را ملاحظه کند ، انحلال و عدم انحلال فرع نحوه ملاحظهء آن طبیعت است ، به نحو صرف الوجودی یعنی خلوّ صحنهء وجود ز صرف الوجود سبب امر شده است و امر میکند که وجود را با صرف الوجود پر کن قهرا، یا خلوّ خارج از مطلق الوجود سبب شده است امر کند ،در نتیجه اوامر عدیده خواهد شد قهرا، اوامر متعدد خواهد شد، تعدد و عدم تعدد فرع این است که آن غرضی که سبب امر شده به چگونه ای ملاحظه شده است حالا چه غرض مصلحت واقعیه باشد چه .. غرضی که اینجا میخواهم بگم مراد آن مصلحتی نیست که اشاعره قبول ندارند، به هر حال یکچیزی که سبب شده من خارج را خالی دیدم و این حالت خالی بودن خارج برام مطلوب نبوده است میخواهم کاری کنم که این وضعیت نا مطلوبی که اگر امر میکردم این وضعیّت نا نمطلوب پا برجا می بود تبدیل بشود به وضعیّت مطلوب ،آن چیزی که برای من نامطلوب بوده است خلوش از صرف الوجود است یا از مطلق الوجود است یا از مجموع الوجود است، در رتبه سابق از امر وحدت و تعدد آن غرض آن منشأ میشود که امر را متعدد کند و تا امر هم متعدد نشود عقلا انحلال پیدا نمیکند و نحوه ملاحظه امر هم تابع نحوه غرض داعی برای امر است چه نسبت به متعلق الحکم چه به موضوع الحکم ، میشود به نحو مطلق الوجود ملاحظه کرد میشود به نحو صرف الوجود ملاحظه کرد حالا اینی که من صحبت میکردم نسبت به متعلق الحکم بود که متعلق را به گونه های متفاوت میشود ملاحظه کرد از آن طرف هم آنچیزی که سبب شده است که احتیاج به آن مأمورٌ به ایجاد کرده است یعنی شرط وجوب است، متعلق از سنخ شرط واجب است که امر برای تحصیل آن است موضوع از سنخ شرط وجوب است که او داعی بر امر است یعنی او سبب میشود که امر را ایجاد کند ،یعنی وجود خارجیش، یک موقعی اولین وجود آن شرط مصلحت را ایجاد کرده است ،اولین وجود نیاز من را شرط تولید کننده نیاز است، متعلق برطرف کننده نیاز است آنچیزی است که نیاز من را برطرف میکند ،آن موضوعی که نیاز من را ایجاد کرده است یک موقعی اصل تشنگی نیاز من را ایجاد کرد یک موقعی مراتب تشنگی هم ، هر مرتبه ای از مراتب تشنگی خودش نیاز جداگانه ای دارد ، یک موقع بیماری نیاز به دارو دارد ،یک موقعی مرتبه شدید بیماری مرتبه شدید نیاز به دارو ایجاد کرده است، اینجا به نحو مطلق الوجود است یک موقع هست نه من فرض کنید اگر کثیف شدم باید حمام برم، حالا یک مثقال کثافت داشته باشم دو مثقال داشته باشم، ..نه اصل حمام رفتن را ایجاد کردن، مقدار کثافتی که در من ایجاد بشود مثلا مؤثّر نباشد اگر فرض کنید که اگر یک شخصی گفت دهانت بد بو است نمیتوانی وارد مسجد بشوی حالا بوش کم باشد زیاد باشد همه مبغوض هست ، خوب این اصل بد بویی دهان منشأ این هست که شما وارد نشوید ،زیاد شدن بدبویی تشدیدی در آن مبغوضیّت ورود در مسجد ایجاد نمیکند این مثالی است که درکلام آقا ضیاء بهش اشاره شده است اصل صرف الوجود بدبویی دهان منشد حکم هست یعنی در واقع هردوجورش هم در موضوع هم در محمول ثبوتا هردو گونه اش ملاحظه میشود اما اثباتا به نظر میرسد تناسبات حکم و موضوع محکم است یک نکته ظریفی اینجا وجود دارد که فردا در موردش صحبت میکنیم.